

هو المشرق عن أفق التقديس

قد أشرقت الأنوار و القوم فى عمه عظيم قد ظهرت الأسرار و الناس
فى دهش قديم قد ارتفع النداء و الورى فى صمم شديد قد هتكت الأستار و
الأشعار فى حجاب غليظ و نفحت النفحات و المذكوم محروم من هذا
المشوم اللطيف فيا أسفا من سكرات يتبعها حسرات و تلحقها زفرات
ترادفها عبرات بل جمرات فى قلب المليم بما احتجب عن النور المبين و اتبع كل
فاجر أثيم و اقتفى كل غافل زنيم و ألقى فى غياهب الجحيم كعظم رميم و أمّا
المخلصون لفى بشر عظيم و نعيم مقيم و مقام كريم فائزين بالحق المبين
مستبشرين ببشارات الله موعودين بلقاء ربهم الغفور الرحيم بهاء الملكوت و
ضياء اللاهوت لعمر الله إنّ هذا هو الفضل الجليل و الوهب الجميل فيا
عطشى لذلك الكوثر و السلسيل و يا ولهى لمشاهدة ذلك الوجه البسيم و
الشعاع الساطع المنير فيا أيتها الورقة المبتلية بفرقة الشجرة الرحمانية دعى أوهام
كلّ وهّام حميم هائم فى تيه الخذلان تائه فى تيه الهوان أكمه أصمّ كجلمود
صخر ثقيل و تعرّضى لنفحات الله و اهترى بنسمات الله فى كلّ آن و حين

و استبشری ببشارات ربّک الکریم و انزعی هذا الثیاب الرثیث و البسی
القمیص الجدید فتضوّع منه رائحة قمیص یوسف البهاء و یرتدّ کلّ ضریر
بصیرا من الجود الجدید. (عبدالبهاء عبّاس)

یا عمّتی الحنونه قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما و در حیاض فیض
نامتناهی خوض فرما چشم بینا باید و گوش شنوا شاید تأیید ملکوت ابھی
واجب و تلقین ملأ اعلی لازم ملاحظه فرمائید که حجاب رقیقی بصر را از
مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی سمع را از نغمات جان‌پرور محروم
کند صداعی عقل را از ادراک معانی کلّیه باز دارد و فقاعی هوش را از
احساس آثار جلیله غافل کند رطوبتی در دماغ مذکوم را از طیب مشموم
محروم نماید و قطره از سمّ نقیع مسموم را معدوم کند پس ملاحظه فرما که
آفتاب عالم انسانی را نقاب بسیار و جمال حقیقت را حجبات بیشمار حتّی
حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد چه که ضعیف البصر را نور آفتاب
جهان‌تاب اعظم نقابست و شعاع ساطع لامع اکبر حجاب "محجبة خلع
العدار نقابها" چنانچه ملاحظه میفرمائی که انوار شمس حقیقت شرق و غرب
را احاطه نموده و صیت بزرگواریش گوشزد اهل خاور و باختر گشته در جمیع

مجالس و محافل عالم ذکر اسم اعظم شمع انجمن است و کمالات و عظمتش چون آفتاب روشن با وجود این اکثر اهل ایران هنوز در خواب غفلت بی پایان مستغرق با وجود آنکه مشرق این نیر تابان خطّه ایران بود و مطلع این بدر منیر اقلیم طهران "فيا حسرة على الغافلين من هذا الفضل العظيم" اغیار هوشیار گشتند و یاران بخواب تغافل گرفتار باید اهل آن اقلیم با قلب سلیم و خلق عظیم در فرح مبین مبعوث شوند و سکان آن سامان با کمال روح و ریحان و سرور و حبور بی پایان در جهان یزدان محشور گردند و کف زنان و پای کوبان نعره یا بشری بفلک اثیر رسانند که الحمد لله از منبت سدره مبارکه اند و از مغرس دوحه رحمانیه از مطلع بدر منیرند و از مشرق نیر فلک اثیر ولی صد هزار حسرت که از این موهبت بیخبرند و در زاویه غفلت مستقرّ اگر چه این از سنن الهیه است "وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِهِ تَبْدِيلًا" اهل بطحا سراج محمّدی را در صدد اطفاء بودند و معالم احمدی را در تهیه امحا اهل جلیل که هم وطن حضرت روح بودند بر سدّ باب فتوح برخاستند اگر نفحات روح بخش روح را از مرور بر بقعه مبارکه منع نمودند ولی در شرق و غرب منتشر شد و اگر رائحه طیّبه گلستان الهی را از عبوق در وادی طوی باز داشتند ولی در شمال و جنوب دنیا متضوّع گشت سبحان الله این چه

سری بود و این چه حکمتی بود که بیگانگان آشنا شدند و آشنایان بیگانه
سید قرشی محروم ماند و بلال حبشی محرم گشت قسم بجمال قدم که
عنقریب سلاله اهل ایران طیش آباء را فراموش کنند و از فرط عیش در
جوش و خروش آیند که باین نسبت مشرفند و باین منقبت مبجل مستغرق
بحر عنایتند و ملحوظ بنظر عاطفت

باری ای عمّه مهربان خفتگانرا بیدار کن و بیهوشان را هوشیار بیخردان را
بعقل و دانش دلالت نما و افسردگان را بشعله محبت الله و نور معرفت الله
یعنی این جام موهبت را اول خود از دست ساقی عنایت بنوش و بنوشان و
این شهد هدایت را از معدن حلاوت بچش و بچشان چون جمال رحمن را
مدّت سجن طهران و زندان و اغلال گران منتهی شد و یاران بشرف مثول
فائز شدند چه عنایت و الطاف در حقّ آن عمّه مهربان مبذول فرمودند در
ایّام عراق و چه در سائر بلاد و چه در این سجن اعظم تا اواخر ایّام صعود
چون جمال قدم ذکر آن عمّه را میفرمودند آثار عنایت از چهره مبارک ظاهر
میشد آن الطاف را فراموش مکن و آن نغمه الهی را از گوش هوش برون
مفرما الحمد لله این موج بحر عنایت را مشاهده نمودی و آن تبسمهای جان

افزا را دیدی و آن بیان را شنیدی و آن شهد حیات چشیدی بگو چگونه
دل بریدی

ای عمّه مهربان از انصاف مگذر آن عنایت را بروایتی تبدیل منما و آن
موهبت را بحکایتی از دست مده آن ماء معین را بغساق و حمیم مبادله مفرما
و آن عذب شراب را بوهم سراب مقایسه مکن آن بدر منیر را بشی حقیر
موازنه منما آفتاب حقیقت بظنون نفوس خفّاش طبیعت مستور نماند و لعاب
عنکبوت اوهام بر روی تابان جمال رحمن پرده نکشاند رایت یزدانست که
مرتفع در قطب جهانست آیت سبحان است که مشرق از افق امکان است
بحر اعظم است که موجش رو باوج است و جیوش عرمرم است که از
ملکوت ابهی در هجوم دمبدم است و بنفحات قدس محیی رمم لشکر نجات
است که صف شکن جیش ظلماتست نسائم حدائق توحید است که روح
بخش اهل تجرید است و شمیم عنبرین ریاض یقین است که نافه مشکین
غزالان علیین است

باری ای عمّه مهربان بغافلان بفرما که انصاف بدهید آیا از اوّل ابداع تا بحال چنین ظهور پر نوری باین عظمت کبری و جلالت عظمی ظاهر گشته تا شبهه عارض شود و باعث تردّد گردد ملاحظه کنید که سائر ظهورات هر يك با قومی یا قبیله مقاومت نمودند یا خود مجادله و محاربه کردند چنانچه حضرت خلیل با نمرود مردود و قوم عنود در افتاد و حضرت کلیم هدف سهام فرعون لئیم گشت و حضرت روح در دام عناد یهود جحود افتاد و حضرت فخر رسل مبتلا بقبیله از قطاع سبل گردید و حضرت اعلی روحی له الفداء در تحت مخالب سباع شیعه مبتلا گشت اما جمال قدم و اسم اعظم روحی لترتبه الفداء فرداً و حیدراً واضحاً مشهوداً من دون ناصر و معین بنفس مبارك مقابله با جمیع دول و ملل فرمود و مقاومت با من فی الارض کرد چون شمع روشن بود و چون شمس ساطع بر هر انجمن همیشه پرده بر انداخت و علم بر افراخت و سینه مبارك را هدف سهام احزاب بساخت نه پرده نشین شد و نه کشکول بدوش و حیران و سرگردان و فراری در هر سرزمین دمی نیاسود و شبی در بستر راحت و بالین امنیّت نیارمید هیچ صبحی آسایش جان نیافت و هیچ شامی راحت وجدان ندید در زیر زنجیر ندا نمود و در تحت سلاسل و اغلال فریاد بر آورد از بدو امر تا یوم صعود

در دست اقوام عنود مبتلا بود در طهران چون از بند و زندان رها یافت و از وطن مألوف رخ بتافت و بحکم محکم اخراج بلد شد در عراق عرب شهره آفاق شرق و غرب گشت و با جمیع ملل در مشقت و تعب افتاد در را بگشود و صلاهی عام داد جمیع فضلا و علمای ملل هجوم آوردند و باعتراض و جدال برخاستند و شبهات القا نمودند هر يك جواب صریح شنیدند و برهان قاطع دیدند و حجج بالغ شنیدند و از هر علمی سؤال نمودند و مسائل غامضه و مطالب معضله سؤال کردند و جواب شافی کافی استماع نمودند بقسمیکه کلّ اذعان نمودند و اقرار بعلم بی پایان کردند نفسی بساحت اقدس حاضر نشد مگر آنکه قانع شد و عالمی سؤالی نکرد مگر آنکه اقرار و اعتراف بزرگواری نمود با وجود اینکه وحید و فرید بود و ناصر و معینش معدودی ضعیف زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق را همیشه خائف و هراسان داشت سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرئت مذمت نمینمود و جسارت بر شناعت نمیکرد تا آنکه کلّ طوائف و ملل متفق شدند و پای دول در میان آمد از عراق بمدینه کبیره هجرت شد و وضع و حرکت و استغناء و وقار و بزرگواری جمال قدم بشهادت صدر اعظم البتّه بسمع شما

رسیده سبحان الله با وجود آنکه میرزا حسین خان آنوقت سفیر دربار عثمانی بود و بکمال جهد و جد سعی در وقوع این هجرت بود با وجود این بوجود مبارك و حسن حرکت و روش و سلوك جمال قدم چه در عراق و چه در آستانه و چه در این سجن اعظم پیش آشنا و بیگانه افتخار مینمود عظمت امر را ملاحظه فرما که بچه قسم است "الفضل ما شهدت به الاعداء" باری بعد از مدینه کبیره ببلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال نمودند تا این نداء بکلی منقطع گردد و این انوار منتشره از مطلع آفاق بکلی مفقود و پنهان شود اما آن جوهر وجود در محلّ منفی بقدرتی عظمی و قوتی کبری ظاهر شد که خوف و هراس قلوب اهل آن سامان را مستولی شد که مبادا این شعله در آن خطّه جهان افروز گردد و این نار موقده الهیه عالم سوز. در شور بین سفیر و صدر کبیر کار بر آن قرار گرفت که جمال قدم را در سجن اعظم قرار و مکان دهند و در گوشه نسیان اندازند چون آن آفتاب افق رحمن از مطلع زندان اشراق نمود انوار عظمتش بآفاق رسید و توقیعات ملوک نزول یافت و خطابات شدیده بناپلیون و رئیس مشهور وصول پذیرفت باری عظمت امر بقسمی در سجن اعظم ظاهر شد که هر کس حاضر میشد گمان سلطنت مینمود در ساحت اقدسش جمیع اعناق

خاضع بود و کلّ رقاب ذلیل جمیع طوائف و ملل بخضوع تامّ قائم و کلّ قبائل و امم ببرزگوارى و عظمت و علوّ منزلت و سموّ مرتبت جمال قدم قائل و معترف نهایت اینکه چنانکه باید و شاید عارف نه

ای عمّه مهربان امکان از نسیم جان بخش خوی برادر بزرگوارت در اهتزاز و آئینه جهان نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتاز صیت بزرگواریش طنین در سپهر برین انداخته و آوازه دلبریش در جهان علّین افتاده آیا انصاف است که ورقه از سدره مبارکه‌اش مهجور ماند و ثمره از شجره طیّبه‌اش محروم گردد لا و الله آن عمّه محترمه باید سرحلقه ورقات مقدّسه باشد و شمع افروخته در انجمن مخدّرات منجذبه در کتاب علّین آیه مبین باشد و در دفتر موقنات عنوان عظیم قسم باسم اعظم که در نهایت حسرت این کلمات تحریر و این عبارات تقریر یافت

ای عمّه مهربان این آواره صحرای محبّت الله نظر بمحبّت مخصوص که از بدو طفولیّت بآن عمّه مهربان داشت بتحریر این کلمات پرداخت و بنگارش این عبارات متصدّی گشت من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم آیا بخاطر

داری که در کودکی و طفولیت چه دل‌بستگی بشما داشتم و الآن نیز بحقّ تربت مبارکه و مطاف ملاً اعلی کمال محبت را دارم و از اینجهت حسرت و افسوس میخورم

ای عمّه حنون تا وقت باقی است فرصت را غنیمت دار و یوسف مصر الهی را بثمان بخش دراهم معدوده مفروش "صحبت یوسف به از دراهم معدود" دراهم معدود در این مقام نفوسی هستند که سبب احتجاب گردند و علت نقاب آن روی چون آفتاب اگر اندک ملاحظه شود مقامات و شئون هر نفوسی از روش و سلوک واضح و مشهود گردد

ای عمّه طیّبه تو میدانی که این عبد لسان طعن ندارد و تا بحال نسبت بنفسی کلمه نقصی از لسان نراند و لکن چند کلمه مجبوراً بیان حقیقت است نه طعن و وهن در حرکات و سکّنات و مراتب درجات و صعود و هبوط نفوس ملاحظه نمائید و در روش و سلوک دقت نمائید حقیقت هر نفسی آشکار و مشهود گردد احتیاج بدلیل و شهود نماند

ای عمّه مکرمه بدر منیر را انوار مبین باید و سراج وهّاج را پرتو اثیر بحر اعظم را موج درر بار باید و عنقای مشرق قدم را اوج پر انوار ابر آذری را فیض بهاری شاید و نسیم سحری را روائح جان‌پروری شجره طیّبه ثمره آبدار آرد و معین صافی آب خوش گوار روح مسیحائی حیات ابدی بخشد و عصای موسوی ثعبان مبین بنماید پس معلوم شد که آفتاب را انوار باید و گلزار را رائحه عنبر بار دریا را موج عظیم باید و عنقا را اوج رفیع ظهور مظاهر احدیّه محض احیای ارواح در قمیص خلق جدید است و اشراق شمس حقیقت محض تربیت و ترقّی در جمیع مراتب در این عصر مجید با وجود این نفوس پر خمولی که بذاتها محتاج مربّی و محافظ و معین هستند چگونه توانند که مربّی آفاق گردند و فائض بر اهل میثاق لا و الله ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش مریض طبیب نگردد و ناتوان پزشک دانا نشود در قرآن میفرماید "يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا نَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَيْسَ الْمَوْلَى وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ" انصاف باید داشت از نفسی که در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز مانده چگونه امید تربیت اهل آفاق نمائیم آیا در این قضیه ذره شبهه و

تردید است لا و الله شما در نهایت تصدیق و اطلاعی و میدانید که چگونه
است باز امر را بر خود و بعضی مستور میدارند و مشتبه مینمایند

ای عمّه عزیزه ابناء برخی از مدّعیان که خویشرا مربّی کلّ میخوانند و قطب
فلك اعظم میشمارند باین بقعه مبارکه پناه آوردند و بقدر وسع خویش رساله
در ایمان و ایقان خود و استدلال بر امر مبارك و بطلان مادون مرقوم نمودند
و بخطّ خودشان در نزدامه الله خدیجه سلطان موجود ولی از حرکت و روش
و تربیت قسم بتربت مبارکه چنان مخجول و در نزد بیگانه و خویش چنان
شرمسار و ملول میشدم که ایشان را مجبور برجوع نمودم حال ملاحظه فرما
که چون معین از منبع مخلوط بطین یعنی آب از سرچشمه بگل آمیخته بود
چگونه صفا بخشد و سبب حیات گردد" فاعتبروا یا اولی الالباب" آیا
انصاف است که بقطره کدره از بحر حیات و عذب فرات محروم شد و
بشراره از آفتاب جهانتاب محجوب گشت لا و الله لا و الله لا و الله

ای عمّه فطنه قسم بمطاف ملأ اعلی که در فطانت و ادراک و عقل و هوش
تو بر دیگران که مدّعی قطبیّت جهان رحمن هستند امتیاز و رجحان داری

طفلی را که شما در آغوش مهر و محبت تربیت نموده بودید از هر جهت
مشابهت بسائر برادرانش نداشت و مناسبت قبول نمیکرد

ای عمّه خانم گیرم که بعضی لسان عرب ندانند و فصاحت و بلاغت
نشناسند و بصحیح و سقیم کلام در آن زبان پی نبرند از این جهت امر بر
ایشان مشتبّه شود اشعار فارسی از قصائد و غزلیّات و مثنوی که در دست
است کفایت است یا لله این چه حمیت و غیرت پر مضرت است که
چشمها را نابینا نموده و گوشها را ناشنوا سبحان الله این چه سرّیست آخر
بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفدا تا بحال چه آثار قدرتی و
بزرگواری از ما دون حقّ نمودار شد که حجاب از مشاهده شمس حقیقت
گشت با وجود آنکه حضرت اعلی روح العالمین له الفدا بنصّ صریح
میفرماید "إِيَّاكَ إِيَّاكَ أَنْ تَحْتَجِبَ بِالوَاحِدِ الْبَيَانِيَّةِ فَإِنَّهُ خَلَقَ عِنْدَهُ" و واحد
بیانی هیجده نفر حروفات حیّ و نوزدهم خود آنحضرت است ملاحظه کنید
میفرماید بمن و حروفات من محتجب مشو و ایمان خویش را بر اقرار و اقبال
ما معلق منما و از جمله حروفات جناب قدّوس اند که بنصّ بیان سیزده واحد
مرآت در ظلّ او هستند

ای عمّه مهربان قدری در ریاض بیانات حضرت اعلی روح الوجود لمظلومیّه
الفدا سیر و سیاحت نمائید و بعضی از ابواب بیان را قرائت و تلاوت
فرمائید و تعمّق و تفکر کنید که در مواقع متعدّده در مراتب و شئون و
حقائق مرایا چه بیان میفرماید تا حقیقت حال چون آفتاب واضح و مشهود
گردد

يا عمّتي إلى متى تستغرقى فى الرقاد و تضطجعى فى المهاد فاستيقظى من
الهجوع و التزمى الخضوع و الخشوع تالله الحقّ إنّ الشمس قد بزغت و إنّ
السحاب قد فازت و أنّ الأرياح قد هاجت و إنّ الارض قد "اهتزّت و ربّت
وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ" لو استمعت بأذن واعيه فوالله لسمعت نقرات
الناقور من الملاء الأعلى فى ذكر ربّك الأبهى هل يغنيك الغدير عن بحر النмир
أو يغنيك نعيب الغراب عن سفير العقاب أو ينفعك طنين الذباب عن هدير
الورقاء أو يحميك محتظر الهشيم من جنود عرمرم عظيم أو يشفيك و يرويك
السّمّ النقيع و سراب البقيع عن الداء الشديد و العطش فى قفر بعيد لا و

ربّك المجید الذی أنشأ الخلق الجدید و أنعم بالبصر الحدید لكلّ عبد منیب
ذی قلب سلیم و خلق عظیم. (عبدالبهاء عبّاس)

هو الله

ای یار مهربان او آرگان نامه نامی که اثر كلك عنبرین بود بکمال فرح مطالعه
شد صد شکر که مژده صحت وجود ذیجود عالی را داد سبب مسرت
وجدان شد و باعث راحت دل و جان گشت تفصیلی از سیاحت این سفر
ذکر فرموده بودید ان شاء الله در این جهان سفرهای با روح و ریحان خواهید
فرمود و اما سفر حقیقی روحانی خوشتر و دلکشتر است چه که این سفر از
عالم خاك بجهان پاکست و از حیّز لا بساحت دلگشای الّا است در دمی
شرق و غرب طیّ شود و در ساعتی قدم بعرصه قدم در آید انسان حکم
طائر ساکن و ساکن طائر و جاری منجمد و منجمد جاری یابد حقیقت

جامعه انسانیّه بجمیع شئون و آثار و احکام و اطوار و تشخّصات و تعیّنات در حیّز وجود و ظهور تحقّق یابد ای رفیق شفیق اگر همتی داری و فسحتی طلبی و سیاحتی جوئی و سیر و تفرّجی خواهی اوّل چشم از عالم و عالمیان بپوش و از مردم و آدمیان بگذر از اوج قبول منقطع شو در کنج خمول چون این آوارگان مأوی کن و از هر فکری و ذکری آزاد شو و در جمیع آن منتظر شرب کأس فنا شو و مترصد هجرت از این خراب آباد بجان عزیزت قسم که تا از آنچه دیده و شنیده‌ایم نگذریم و بکلی منقطع الی الله نشویم و از نام و ننگ چشم نپوشیم و صدور را از هر وهم و خیالی مجرّد ننمائیم و در گوشه بی‌توشه‌ئی بذکر خدا فارغ از ما سوی نشویم و بخود مشغول نگردیم فسحت حقیقی نیابیم و سیاحت روحانی نکنیم پس تا توانی بخود مشغول شو زیرا حقیقت بشریّه اگر چه مستغرق در ظلمات کونیّه است لکن مقتبس از انوار و اسرار مبدأ حقیقی و افق قدس عالم وجود است چون بخود مشغول شود نورانیّت تزايد نماید و همه انوار گردد و سرّ حقیقت علیکم بانفسکم آشکار شود سالهاست که بمشاهده آیات آفاقیّه چشم را روشن نمودیم حال خوبست چندی نیز بکشف آثار و آیات انفسیّه مشغول شویم یعنی سر خویش گیریم و از عالم نوش و نیش در گذریم در زاویه فقر صرف مأوی کنیم و در گوشه

فناى محض اعتكاف نمائيم تا اين كأس بقا را از دست ساقى فقر و فنا
ننوشيم در انجمن ياران شمعى نيفروزيم و در خلوتخانه دل مشعلی مشتعل
نمائيم مثلى است مشهور ايام را چندی وقف مطرب و مى نمائيم ما نيز
چندی اوقات را محصور بتوجه و تنوير حقيقت خویش كنيم تا ملاحظه كنيم
كه از افق اعلى و ملكوت اسمى چه فيوضاتى ظاهر و لائح گردد از بخل
آوارگان و سخاء ديگران مرقوم فرموده بوديد فقير بينوا چه انفاق نمايد و
محتاج پشيز چه چيز احسان كند توانگرانند كه خوان نعمت نهند و ابواب
بخشش بگشايند الحمد لله آنجناب بر سفره مهنا و خوان مهيا وارد شديد و
از جميع نعماء و الآء موجوده يافتيد گرسنگى در كاشانه فقرا و بى برگى لانه
ضعفا را فراموش البته نموديد ديگر شكايت چرا و روايت از چه رو مگر
آنكه بگوئيم از عالم قناعت گذشته ايد و ابواب طلب مزيد را گشاده ايد و از
اين گذشته ما نه مرشديم نه مسترشد نه مريديم نه مراد نه مدعى علميم و نه
مدعى كمال آوارگانيم بى سر و سامان و بى نوايانيم بى برگ و مستمند و
پريشان نهايت آشفته جمال دلبريم و دلداده كوى مهوشيم دردمند طبيب الهى
هستيم و مستمند توانگر معنوى مرغ ضعيفيم لكن گرفتار دام او هستيم پشه
حقيريم لكن در پناه سليمان كشور رحمانى هستيم و از اين گذشته چون

ببازار جوهریان گذری نه تجلّی یاقوت رّمّانی بینی و نه جلوه لعل بدخشانی نه
لؤلؤ لالا مشاهده کنی و نه درّ درّی یکتا لکن چون بدکه خزفیان بگذری
امواج خذف بینی که مکشوف موج میزند و تلال شیشه بدل ملاحظه نمائی
که برق میزند لکن صد هزار بار خزف بدانه گوهری برابری ننماید تفسیر
سور و آیات قرآن مجید را خواهش فرمودید چیز مختصری مرقوم شد لکن
چون میدان مقابلیست خوش نداشتم ارسال نمایم لهذا باقی گذاشتم و از این
گذشته این آیات رنّه لاهوتیه و نغمه رحمانیه است این طیور بال و پر
شکسته را چه توانائی که در این فضاء وسیع و اوج رفیع پرواز نماید مگر "لَا
يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ" را ملاحظه فرموده‌اید این عبد
خود را تشنه قطره‌ئی از بحر علم مشاهده مینماید و اینکه چیزی مرقوم شد
نظر بخواهش آنجناب بود خبر پر مسرتی شنیدم و بسیار مسرور و ممنون
گشتم که اراده نموده‌اید که بمجمع دینی در امریکا تشریف ببرید و بسط
حقیقت دین مبین الهی و حقیقت قرآن عظیم و علوّ منقبت تعالیم الهی را
بفرمائید این عزم بسیار مقبول و محمود چه که اهالی آن صفحات ابداً
ازحقائق قرآن و اساس دین مبین و شریعت سیّد ولد عدنان خبری ندارند
بعضی روایات مفتریه و اوهامات کاذبه شنیده‌اند و بآن اکتفا نموده‌اند بسیار

خوبست که از اسرار مصحف کریم و حقائق تعالیم و روش و سلوک و اخلاق و اعمال بزرگان پیشین و قواعد و قوانین و اصول و فروع دین مبین اسلام با خبر شوند و نبوّت خاصّه سیّد المرسلین ثابت و محقق گردد و فی الحقیقه شما اگر در این امر عظیم و خطب جسیم همّتی بفرمائید اجر جزیل و تأیید ربّ جلیل مقررّ و محتوم است و چنین امری را مثل شمائی باید اقدام نماید چه که سائرین از عهده بر نمیایند از خدا میطلبیم که تأیید و توفیق عنایت فرماید و خبر و تفصیل را باوضح عبارات مفصّلاً بما خبر دهید که سبب سرور و شادمانی وجدانی گردد باقی همیشه بر سریر شادمانی مستقرّ باشید و السلام.

مؤرّخه ۱۵ ذی القعدة سنة ۱۳۱۰ (عبدالبهاء عبّاس)